ما اگر تا حالا هم کمی پیش رفته ایم بیشتر به خاطر اشتباهاتی است که جناح محافظه کار کرده، نه درایتی که اصلاح طلبان به خرج داده اند. باید بین این دو فرق گذاشت وکوشش کرد که قدرت برنامه ریزی ما در این شرایط بحرانی- که شاید هیچ وقت هم از آن نجات پیدا نکنیم- ارتقا یابد

نه در امکان ها. اینکه می توانست، همه جا ممکن است پاسخی داده شود ولی من احساس کردم بازهم باید هجرت کنم، اگرچه چیزهای فراوانی یاد گرفتم که امروز به کمک آنها لااقل راحت تر می توانم سنت را نقد کنم و اگر با مدرنیته مواجه شدم، آگاهانه تر انتخاب بکنم. اینجا بود که دوباره برای گرفتن پاسخ همان سؤال به دانشگاه برگشتم. یعنی اول فکر می کردم دین می تواند پاسخ بسیاری از سؤالات را بدهد، اما بعد به این نتیجه رسیدم دین اگر بتواند به همان سؤالاتی که از آن انتظار می رود پاسخ بدهد کار بزرگی انجام داده.

یعنی نباید سؤالات جدید در برابر دین گذاشت؟

نه، حوزه دین را باید شناخت. حوزه دین فی الواقع حوزه وجدان انسانی است، حوزه تحول درونی آدم است. اما حوزه تدبیر دنیا و حوزه سامان جامعه، حوزه ای است که عقل در آن توانایی کافی را دارد.

خلاصه به همین پاسخ نسبی هم که رسیدم، پاسخ بسیار مهمی بود، لذا دوباره به دانشگاه برگشتم و تحصیلم را تمام کردم. حالا هم فکر می کنم تا آخر عمر در زمینه سؤالاتی که به دنبالش هستم، دانشجو باقی بمانم.

حالا برسم به سؤال مشخص شما. آن سؤال هنوز برای من به جای خود باقی است و باقی خواهد ماند که جایگاه اصلی دین کجاست؟ فکر می کنم دین در جامعه امروز ما باید جای اصلی خود را پیدا کند، این جایگاه اصلی به نظر من در سیاست و اقتصاد و مدیریت نیست. جای اصلی دین وجدان آدمیان است. باطن انسان هاست. اگر دین در آنجا درست رسوخ کند و جایگزین شود، آن وقت جامعه روی آرامش را خواهد دید.

من جواب این سؤال را شخصاً می دانم ولی مایلم شما جواب این سؤال را بدهید که به این ترتیب چه تفاوتی هست بین نظر شما و نظر آنهایی که می گویند دین نباید در سیاست دخالت کند؟

به عنوان یک دیندار فرهنگی کار، الان یک سیاسی هم هستم و در سیاست دخالت می کنم، البته می تواند تفاوتی هم نباشد، من خیلی دنبال گیر نکنند. ابزار و نردبان کسی هم نشود که اگر بشود دیگر دین نیست.

قداستی که دین می تواند داشته باشد و وظیفه ای که دین می تواند داشته باشد، وظیفه کمی نیست و به نظر من هیچ چیز دیگری هم نمی تواند جایش را بگیرد، نه علم، نه قدرت، نه عرفان نه فلسفه و نه... لذا باید دین را در قلمرو آن تقویت کرد. فکر می کنم به زودی اکثریت جامعه هم به دفاع از این تفکر خواهد آمد.

خواهد آمد؟

الان هم آمده. یعنی اگر معیارهایی برای ارزیابی داشته باشیم، الان هم می توانیم بگوییم چنین چیزی هست، منتها تأثیری که من معتقدم دین می تواند در حوزه سیاست داشته باشد- نمی دانم دیگران چقدر به این معتقدند- یک تأثیر اخلاقی و معنوی است و نه لزوماً یک تأثیر حقوقی و فقهی. من این تأثیر را بیشتر و ژرف تر می بینم. یعنی ما می توانیم اخلاق دینی و اخلاق غیردینی داشته باشیم...

به‌هرحال یک جور ایمان، یک جور باور...

بله، آنچه من از دین انتظار دارم و امروز دنبال تبلیغ آن هستم، این است که ما ابعاد انفسی دین را در مقابل ابعاد آفاقی دین بیشتر مورد توجه و تقویت قرار دهیم، چیزی که برعکس شده. ما امروز از انسان سازی و خودسازی غافل شده ایم، غافل شده ایم که اول باید انسان ساخته شود تا جامعه ساخته شود. همه حرف من این است که به جای اینکه بیشتر به فکر دین دیگران باشیم، به دین خودمان بیندیشیم. اینکه ما این قدر به امر به معروف و نهی از منکر توجه می کنیم، که دیگری پایش را کج نگذارد، دیگری بد نگوید... اگر به این توجه می کردیم که خود ما چه مقدار از تعالیم دینی را در زندگی شخصی خود مجسم می کنیم، به نتایج درستی می رسیدیم. دینداری اول رابطه «من» با خداست. «من» باید اول منتفی بشوم تا بعد بتوانم به سراغ دیگران بروم. دغدغه خود داشتن، قبل از دغدغه دیگری داشتن.

به همین دلیل امروز جامعه ما وضعیتی نیمه بیمار یا بیمار دارد و شاید اولین راه علاجش از اصلاح منطق دینی آغاز شود. ما باید آن منظر دینی را که در آن قرار گرفته ایم بازبینی کنیم و بعد به عرصه های دیگر برسیم، آن وقت تأثیر دین در سیاست یک تأثیر جدی خواهد بود. اما تأثیر دین لزوماً از یک الزام حقوقی حاصل نمی شود. تأثیر معنوی و اخلاقی می تواند دینی بودن را محقق بکند، به عبارت دیگر فرق یک جامعه دینی با یک جامعه غیردینی در این است که در جامعه دینی ضوابط اخلاقی بیشتر رعایت می شود، امور معنوی دقیقتر محقق می شود، با تبلیغات نمی شود هر کاری کرد و... حتی دمکراسی هم به دین نیاز دارد. من این بعدش را ذکر می کنم، چون ما معمولاً هر وقت خواسته ایم سراغ اجتماع برویم، از بعد فقهی و حقوقی دین استفاده کرده و کمتر متوجه بعد اخلاقی دین بوده ایم. آنچه پاسخ سرگشتگی انسان امروز است و آنچه جوامع امروزی بیش از هر وقت به آن نیاز دارد، کوهر دین است، معنویت و اخلاق دینی و ایمان دینی. اگر ما به این مسأله توجه کنیم به دستاورد تازه ای می رسیم که می توانیم به بشر امروز هدیه بکنیم. یعنی دیندار ما و عالم دینی ما، بیش از آنکه فقیه باشد، یا حقوقدان باشد، باید در پی تبلور ایمان و اخلاق دینی باشد. چیزی که من دنبالش هستم و فکر می کنم جامعه هم بیشتر به آن نیاز دارد.

یکی از شاخصه های چنین جامعه ای، قاعدتاً میزان توجه به فرهنگ است. توجه به اینکه مردم آن جامعه چقدر کتاب می خوانند، چقدر به دیدن فیلم های فرهنگی می روند. اگر قرار است به موسیقی توجه کنند به چه نوع موسیقی توجه نشان می دهند و از این چیزها. اولاً توجه شما به این مسائل چقدر است و چقدر دنبال می کنید و ثانیاً چقدر توجه عمومی در جامعه می بینید؟

بله، معیار و شاخص فرهنگی یک جامعه تفاوت ها نیستم. آن چیزی که برایم مهم است حقیقت است. یعنی معتقدم اگردین انسان سازی و وجدان سازی خود را رها کند، نمی تواند جامعه را بسازد. یعنی کسانی که از دین، کارکردهای اقتصادی، سیاسی، مدیریتی و امثالهم خواستند، نه تنها در آن صحنه ها موفق نبودند بلکه بدتر از آن، از عملکرد و کارکرد اصلی دین هم واماندند. یعنی نه توانستند انسان سازهای خوبی باشند که مسجدها پشان آباد باشد، دیندارانی بسازند که واقعاً پروای خداوند داشته باشند، تقوی پیشه کنند و... نه در تدبیر دنیا موفق بودند. لذا ابایی ندارم بگویم تجربه ای که ما در این دو سه دهه آموختیم تجربه بسیار گرانباری است. سیری که نوع متفکران ما طی کردند، بالاترین دستاوردش همین نتیجه است که امروز در تمام کشورهای اسلامی بنیادگرایی طرفدار دارد الا در ایران. این نتیجه کمی نیست، شما الان می بینید در پاکستان، مالزی، اندونزی یا هر کشور دیگر اسلامی برای طالبان دست افشانی و پایکوبی می کنند جز در ایران. این مسأله معنی بزرگی دارد و آن این است که، در ایران تجربه بسیار سنگینی حاصل شده و ما امروز در عمل به اینجا رسیده ایم که بدانیم از دین چه بخواهیم و قرائت طالبانی و شبه طالبانی را نخواهیم. ما دیگر از دین آنچه را که توانش را ندارد و برای آن ساخته نشده نمی خواهیم. از دین می خواهیم آدم بسازد، این انسان سازی، که همان هدایتی است که به زبان سنتی خودمان گفته می شود، مطلب کمی نیست، حالا هر اسمی می خواهند رویش گذاشته شود، سکولاریزاسیون (Secularization)، لائیسیته... از این اسم ها ابایی نیست. آنچه من به دنبالش هستم و فکر می کنم ارزشش راهم داشته باشد این است که دین در دین بودن خود باقی بماند و هزینه دنیا نشود. لای چرخ قدرت

>>

این مردم قدر شناس می دانند در جامعه شان چه می گذرد، می شناسند، تحویل می گیرند و برخورد مثبت می کنند، پس چرا من باید از زندانی که رفتم ناراحت باشم؟ یک سال و نیم از عمرم گرفته شده، اما در ازایش قدمی در راه دفاع از دین و اعتلای آزادی ایران برداشتم

توسعه یافته تیراژ کتاب و تنوع کتاب است، کیفیت کتاب هاست. شاخص رشد تیراژ مجله هاست، تنوع مجلات علمی است، تنوع و تیراژ روزنامه هاست. در حالی که در جامعه ای مثل جامعه ما با چیزی حدود ۷۰ میلیون جمعیت، تیراژ روزنامه ها به زور به نیم میلیون می رسد و (۴،۵ چهارپنجم) مردم ما اصلاً روزنامه نمی خوانند. ما چطور می توانیم از پیشرفت فرهنگی سخن بگوییم؟ خوب این جامعه، رشد فرهنگی مطلوب ندارد. در واقع نصف این جامعه اصلاً هیچ چیزی نمی خوانند. وقتی تیراژ کتاب در یک جامعه ۷۰ میلیونی به زور به سه هزار می رسد، یعنی در سبد هزینه های خانواده ها، فرهنگ کمترین جا را دارد. یا مثلاً تعداد صندلی سینماهای ما نسبت به جمعیت چقدر است. به نظر می رسد آمارش زیر خط فقر باشد.

می دانید که بعضی از سینماها هم در حال تعطیل شدن است.

بله، به دلیل مشکلات فراوانی که برایشان وجود دارد. همه اینها در مجموع نشانگر آن است که شاخص های فرهنگی در کشور ما اصلاً قابل قبول نیست. جالب اینجاست که به این لحاظ که ما فقط از افغانستان (البته فعلاً!) جلوتریم، حتی از عراق و عربستان هم عقبتریم. در حالی که زمانی قضیه شکل کاملاً متفاوتی داشت.

حتی ادبیاتی که ما امروز داریم، این ادبیات عرفانی، مال امروز ما نیست، بلکه به گذشته دور تعلق دارد. امروز ما هنوز داریم با نام حافظ و سعدی و مولوی زندگی می کنیم. امروز چه کرده ایم؟ شاخص فرهنگی هر جامعه متفکران بین المللی این جامعه است. نویسنده، دانشمند، هنرمند و فیلمساز. حتی همین سینماهای ما که می شود گفت موفقترین بخش فرهنگی ما است، بخش هایی از سینمای ایران انعکاس بین المللی پیدا کرده که مزه دهن بیننده خارجی بوده. می بینیم که برخی از اینها هم که برنده جایزه می شوند، در ایران چندان مورد استقبال قرار نمی گیرند.

شما این فیلم ها را می بینید؟

فیلم ها را اجمالاً می بینم.

فیلم های چه کسانی را می بینید؟

کارهای آقای حاتمی کیا، مهرجویی، بیضایی، صدرعاملی، مجیدی، ملاقلی پور، خانم بنی اعتماد و کیمیایی را دیدم، کارهای آقای مخملباف را هم همین طور.

نقدهای فیلم ها را هم می خوانم. البته من قبل از انقلاب زیادتر فیلم می دیدم، هم فیلم ایرانی، هم فیلم خارجی. حالا کمتر فرصت می کنم.

از میان فیلم های ایرانی کدام ها را دیدید، یادتان می آید؟

مثلاً فیلم گاو. اغلب فیلم های مطرح آن دوران را دیدم.

قیصر، گوزن ها و...؟

بله آنها را هم دیده ام.

آخرین فیلمی که دیدی چه بود؟

فیلم من ترانه پانزده سال دارم که در جشنواره بین المللی تهران دیدم.

اخیراً یک همایش دینی در حوزه بود و یک آقای حجت الاسلامی در مقاله ای تلاشی در جهت آشتی بین تصویر و فقه کرده بودند. مثلاً

حجت‌الاسلام کدیور

سانسور: قبرستان هنر، فکر و فرهنگ

درباره حلال بودن سینما و...

همه چیز حلال است جز چیزی که دین بگوید باید برای حرمتش دلیل بیاوریم. این قرائت که در قانون اساسی ما هم منعکس شده، از دین گرفته شده است و... یعنی همه چیز حلال است الا اینکه دلیلی بر حرام بودنش اقامه گردد.

برای حرام بودن سینما دلیلی وجود دارد؟

خیر، مثل این می ماند که بگوییم رادیو حرام است، تلویزیون حرام است. ببینید، اینها وسایل ارتباطی اند، وسیله پیام رسانی هستند و ماهواره، وسیله پیام رسانی اگر حرمتی داشته باشد به پیامش است و بر اصل پیام رسانی، هیچ دلیلی بر حرمت اینها وجود ندارد، نه رادیو، نه تلویزیون، نه اینترنت، نه ماهواره هیچ کدام. اینها همگی وسیله است.

نظر شما در مورد شوراهایی که مثلاً به فیلمنامه ها مجوز می دهند یا اجازه ساخت فیلمی را صادر می کنند چیست؟

ببینید، افلاطون اولین فرد قائل به سانسور در حوزه هنری است. او در جمهور خودش فقط برای حکما حق قائل است. اما جامعه بسته ای که کلاً در آن اندیشه افلاطونی، یعنی اندیشه فضیلت محوری حـــاکم باشد و اینکه مردم تنها آنچه حکام می پسندند، ببینند، بشنوند و بخوانند، با مشکلات جدی و انتقادات بسیار مهمی مواجه شده است. نوع دیندارانِ رسمی جامعه ما به شیوه افلاطون فکر می کنند، یعنی غالباً فکر می کنند باید فقط نکاتی که آنها صلاح می دانند به جامعه وارد شود. به این ترتیب از یک وجهی نوعی کنترل اعمال می شود.

در سانسور غالباً سلیقه است که حاکم است، چون هرگز نمی شود ضابطه ای آنچنانی را در این عرصه تعریف کرد. اما در اینجا به شیوه دیگری می شود برخورد کرد که هم جامعه احیاناً از آثار تولیدات فرهنگی مخرب نجات پیدا کند و هم اینکه آفت سانسور وارد جامعه نشود. من مورد روزنامه ها را مثال می زنم. آیا روزنامه قبل از چاپ باید توسط دایره ممیزی، تأیید و بعد چاپ شود؟ نه.

اگر موردی داشته باشند، شکایت می شود، مدیرمسؤول روزنامه هم دفاع می کند و... اگر جرمش اثبات شود او را مجازات می کنند، والا به کارش ادامه می دهد، اما متأسفانه وضع کتاب چنین نیست. کتاب ها اول مجوز می گیرند بعد منتشر می شوند. خوب کتاب چه فرقی با روزنامه و مجله دارد؟ جالب اینجاست که تیراژ روزنامه مثلاً گاهی ۵۰۰ هزار است درحالی که تیراژ کتاب برای متعارف ۳۰۰۰ تاست. اثرگذاری روزنامه بیشتر است یا کتاب؟ قطعاً روزنامه. سینما هم می تواند همین وضع را داشته باشد. به این می گویند نظارت قضائی بعد از نشر و به آن قضائی بعد از انتشار و اکران موافق ام، آن هم قضاوت منصفانه و عادلانه، یعنی در دادگاه مطبوعات و آن هم به ریاست قاضی ای که اول مطبوعات و فرهنگ و سینما را بشناسد، دوم قانون را و سوم عدالت را.

اگر او در این سه قسمت موفق بود. چنین دادگاهی می تواند با حضور هیأت منصفه تشکیل شود، لذا اگر فیلمساز فیلمی ساخت و اکران شد، خود فیلمساز بزرگترین فی الواقع سانسورچی خودش خواهد بود. چون اگر فیلم با توجه به هزینه ای که ساخت آن در بر دارد، مورد شکایت قانونی قرار بگیرد باید پاسخگو باشد. البته تأکید می کنم شکایت مدعی العمومی که نماینده افکار عمومی باشد، نه شکایت دادستانی که نماینده جریان مخالف افکار عمومی است و در پی انتقام از مردم و اکثریت شهروندان جامعه است. اینکه ما فیلم را بیاوریم و هر جای آن را نپسندیدیم قیچی شود، حاصلش می شود نازایی فرهنگی موجود. این را هم بیفزایم که من فقط در مورد تولیداتی که برای کودکان هست با نظارت قبل از نشر موافق ام. این رویه بین المللی هم هست، یعنی کتاب کودکان قبل از انتشار مورد نظارت قرار می گیرد چون اولاً تیراژ کتاب کودک فوق العاده بالاست و ثانیاً اثرپذیری کمبود آزادی است، البته خیلی نگران نیستم، به هرحال وضع جامعه ما نسبت به سابق پیشرفت کرده است. یادم است سه سال پیش که زندان رفتم به دلیل اعتراض به ترور نافرجام‌رداته چند نویسنده بود. آن زمان مخالفان و منتقدان بدون محاکمه کشته می شدند، ولی امروز به زندان می افتند، یعنی ما یک قدم جلوتر آمده ایم. دیگر زندانی مجهول الهویه نداریم، امروز ما می دانیم چند نفر به خاطر کار سیاسی یا کار مطبوعاتی در زندان هستند. البته گاهی نمی دانیم کدام ارگان محترم آنها را دستگیر کرده است. در صورتی که در سابق نه اسم و نه تعداد آنها مشخص بود و نه معلوم بود کجا هستند و با آنها چه معامله ای می شود. امروز ما می گوییم آنها چرا وکیل ندارند یا چرا با وکیل شان رابطه ندارند. یعنی می خواهم بگویم نسبت به چند سال پیش که بنده ممکن بود خیلی ساده کنار خیابان یکی زحمتم را بکشد و کشته شوم، حالا رفتم زندان و الان هم هنوز به لطف خدا بر سر همان پیمان ایستاده ام و این خودش جای شکر دارد.

زندان به شما خوش گذشت؟

من این سوی میله و آن سوی میله را زندانی کوچک و زندانی بزرگ می دانم. بدون آزادی و امنیت لازم قانونی همه جامعه زندان است. زندان بد نمی گذرد، بستگی دارد انسان برای چه رفته باشد، ولی وقتی احساس می کردم زندان رفتن من در ارتقای آگاهی مردم ذره ای مؤثر بوده، احساس شادی می کردم. من در زندان یک شب هم نگران نخوابیدم و همواره با وجدان راضی و مطمئن سر بر بالین می گذاشتم...

شاید چون آنجا فرصت مصاحبه کردن هم نداشتید که...؟

بله، دغدغه های این طوری هم نبود.

اما به طور کلی بگویم؛ در کشورهایی مثل کشور ما مسائل فرهنگی با زور و زندان قابل حل نیست. من حالا دوباره آمده ام و دارم به شیوه سابق با حتی در سقف بالاتری آرائم را بر و به همین دلیل معیار جامعه را هم رعایت می کند، حتی بهتر هم رعایت می کند. به هر صورت من دلیلی شرعی، قانونی و حقوقی برای این وضع نمی بینم.

شما را خیلی خسته کردم. به‌عنوان آخرین سؤال آرزومندید که شرایط فرهنگی جامعه ما چگونه شود. یعنی از فردا چه چیزهایی را ببینید حالتان خوب می شود و فکر می کنید به آرزوهای تان رسیده اید.

من چیز زیادی نمی خواهم، آدم قانعی هستم. در مطلب اگر رعایت شود فکر می کنم شرایط مطلوب فرهنگی حاصل شده. یکی امنیت و دیگری آزادی. فرهنگ ایران بیش از هر چیز به این دو مؤلفه نیاز دارد.

مهمترین مؤلفه های آزادی و امنیت از نظر شما چیست؟

آزادی بعد از بیان. خوشبختانه ما آزادی قبل از بیان را داریم، یعنی آزادیم هر چه می خواهیم بگوییم اما اینکه بعد چه بر سرمان می آید، این با کرام الکاتبین است. یعنی آنچه نداریم یا کم داریم آزادی پس از بیان است و بعد هم امنیت قضائی. یعنی کمترین مطلبی که می شود ذکر کرد این است. امنیت قضائی ما در همه امنیت های سیاسی، اقتصادی و... است. یعنی انسان باید به دادگستری اطمینان داشته و مطمئن باشد به خاطر جرم نکرده و آنچه جرم نیست مجازات نمی شود، و اگر در محضر قضا قرار گرفت با او با عدالت و قانون برخورد می شود، به دستور مافوق عمل نمی شود و امنیت یعنی همین. اگر اینها رعایت شود، قانون، عدالت و پرهیز از دخالت اراده برتر سیاسی در مسأله قضاوت، بسیاری از مشکلات ما حل می شود. آن وقت امنیت فرهنگی هم خواهیم داشت.

فکر می کنم شما سال هاست از لحاظ این دو مقوله احساس کمبود می کنید، درست است؟

بالاخره ما در جهان سوم زندگی می کنیم. یکی از شعرای معتبر بزرگ صدراسلام می گوید من سال هاست دار خود را بر دوش کشیده ام. حالا من هم شب هایی که سخنرانی یا مصاحبه کرده ام یا مقاله ام منتشر شده، خوابم مختل می شود. همسرم هم این حالت مرا به خوبی تشخیص می دهد ومی گوید امروز حتماً صبحتی کردی. یعنی انسان به شکل طبیعی احساس آزادی نمی کند، حال آنکه باید بتواند حرفش را بزند و پیش برود و مطمئن باشد اگر جمله ای را گفت و به از ما بهترانی هم برخورد، در چارچوب قانون با او برخورد خواهد شد. این چیزها نشان دهنده کمبود آزادی است، البته خیلی نگران نیستم، به هرحال وضع جامعه ما نسبت به سابق پیشرفت کرده است. یادم است سه سال پیش که زندان رفتم به دلیل اعتراض به ترور ناجوانمردانه چند نویسنده بود. آن زمان مخالفان و منتقدان بدون محاکمه کشته می شدند، ولی امروز به زندان می افتند، یعنی ما یک قدم جلوتر آمده ایم. دیگر زندانی مجهول الهویه نداریم، امروز ما می دانیم چند نفر به خاطر کار سیاسی یا کار مطبوعاتی در زندان هستند. البته گاهی نمی دانیم کدام ارگان محترم آنها را دستگیر کرده است. در صورتی که در سابق نه اسم و نه تعداد آنها مشخص بود و نه معلوم بود کجا هستند و با آنها چه معامله ای می شود. امروز ما می گوییم آنها چرا وکیل ندارند یا چرا با وکیل شان رابطه ندارند. یعنی می خواهم بگویم نسبت به چند سال پیش که بنده ممکن بود خیلی ساده کنار خیابان یکی زحمتم را بکشد و کشته شوم، حالا رفتم زندان و الان هم هنوز به لطف خدا بر سر همان پیمان ایستاده ام و این خودش جای شکر دارد.

زندان به شما خوش گذشت؟

من این سوی میله و آن سوی میله را زندانی کوچک و زندانی بزرگ می دانم. بدون آزادی و امنیت لازم قانونی همه جامعه زندان است. زندان بد نمی گذرد، بستگی دارد انسان برای چه رفته باشد، ولی وقتی احساس می کردم زندان رفتن من در ارتقای آگاهی مردم ذره ای مؤثر بوده، احساس شادی می کردم. من در زندان یک شب هم نگران نخوابیدم و همواره با وجدان راضی و مطمئن سر بر بالین می گذاشتم...

شاید چون آنجا فرصت مصاحبه کردن هم نداشتید که...؟

بله، دغدغه های این طوری هم نبود.

اما به طور کلی بگویم؛ در کشورهایی مثل کشور ما مسائل فرهنگی با زور و زندان قابل حل نیست. من حالا دوباره آمده ام و دارم به شیوه سابق با حتی در سقف بالاتری آرائم را مطرح می کنم و حرف هایم را می زنم. زندانبانان من حداکثر این موقعیت را برای من ایجاد کردند که اگر مخاطب من آن موقع درون دانشگاه ها بود، امروز مخاطب عمومی بین المللی داشته باشم، یعنی نه تنها از جامعه من بلکه از خارج از مرزها هم می آیند و می خواهند حرف مرا گوش بدهند. حتی در هنگام خرید، در خیابان ها مردم پشت چراغ قرمز بســـا من صمیمانه دردِدل می کنند. خوب، این برخورد مردم ماست و من این محبت و لطف را و این مردم خوب را با هیچ چیز عوض نمی کنم. این مردم قدرشناس می دانند در جامعه شان چه می گذرد، می شناسند، تحویل می گیرند و برخورد مثبت می کنند، پس چرا من باید از زندانی که رفتم ناراحت باشم؟ یک سال و نیم از عمرم گرفته شده، اما در ازایش قدمی در راه دفاع از دین و اعتلای آزادی ایران برداشتم. خوشبید همیشه زیر ابر نمی ماند و عمر شب کوتاه است. مطمئن باشید.

بسیار سپاسگزارم.

من این سوی میله و آن سوی میله را زندانی کوچک و زندانی بزرگ می دانم. بدون آزادی و امنیت لازم قانونی همه جامعه زندان است. زندان بد نمی گذرد. بستگی دارد انسان برای چه رفته باشد. ولی وقتی احساس می کردم زندان رفتن من در ارتقای آگاهی مردم ذره ای مؤثر بوده، احساس شادی می کردم